

ضرورت تربیت

مجله اقتصاد

بخش دوم و پایانی

گفت‌وگو با دکتر عادل پیغامی، عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع) پیرامون سال «جهاد اقتصادی»
نصرالله دادار

گفت‌وگو

اشاره

بخش اول این گفت‌وگو در شماره پیش چاپ شد. دکتر پیغامی در بخش اول گفت‌وگو درباره سال جهاد اقتصادی به چگونگی نام‌گذاری سال‌ها، تعریف جهاد اقتصادی، آموزش و پرورش اقتصادی اشاره کرد و به اختصار گفت: «در ده سال آینده، مسئله اقتصاد و کارآمدی اقتصادی انقلاب اسلامی جز اولویت‌هایی است که اگر الان به آن نپردازیم، چه بسا آسیب‌پذیر باشیم. مهم‌ترین دستگامی که باید در عرصه جهاد اقتصادی وارد شود و مقدمات لازم را تأمین کند، آموزش و پرورش است. جهاد اقتصادی در حوزه آموزش و پرورش دارای دو حوزه است: اول حوزه اقتصاد آموزش و پرورش و دوم آموزش و پرورش اقتصادی که از حوزه اول مهم‌تر است. در حال حاضر، برنامه درسی آشکار ما در حوزه آموزش‌های اقتصادی، نزدیک به صفر است.»

اما سؤال این جاست که ایران آباد و پیشرفته را چه کسی باید بسازد، جز همین خروجی‌های برنامه درسی آشکار؟ جوان تحصیل‌کرده ما در کجا و در کدام نظام برنامه درسی آموزش دیده که به‌عنوان یک مجاهد اقتصادی وارد عرصه اقتصاد کشور شود؟

آن‌چه در پی می‌آید بخش دوم و پایانی این گفت‌وگو است که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم.



□ حضرت عالی مستحضرید که در برنامه درسی ملی جایی برای ساعات رسمی و جایی هم برای ساعات غیررسمی در نظر گرفته شده است. در برنامه درسی رسمی، مدیران مدارس سهم و نقش زیادی ندارند، اما در برنامه درسی غیررسمی، نقش دارند. شما چه توصیه‌ها و راهبردهایی برای مدیران مدارس در رابطه با ساعات غیررسمی دارید؟

■ به نظر من یکی از عناصر مغفول در حوزه سیاست‌گذاری‌های کلان حوزه تعلیم و تربیت ما پیدا کردن پل‌های بین برنامه درسی آشکار و برنامه درسی پنهان است. این پل‌ها به نظر من در ایران کمی مغفول‌اند. مثلاً در کشورهای دنیا ما می‌بینیم که هر کتاب درسی که نوشته می‌شود کنارش کتاب کار نوشته می‌شود، کتاب راهنمای معلم نوشته می‌شود، یک کتاب راهنمای والدین هم نوشته می‌شود. در اغلب کتاب‌های درسی دنیا بنده این را می‌بینم. کتاب راهنمای والدین، کمک کار والدین در حوزه پنهان است که بتوانند با حوزه‌های آشکار و حتی خود بچه‌ها ارتباط بیشتر برقرار کنند. در عرصه مدرسه و مدیریت مدرسه قبل از این که وارد گود سیاست‌گذاری‌های کلان شود، می‌تواند نقش‌آفرینی خودش را داشته باشد. مدیران ما در این زمینه‌ها خیلی خوبند و من نمره قبولی را به آن‌ها می‌دهم. اگر نمره پایینی را به برنامه درسی بدهم، نمره قابل قبول و بالایی را به مدیران و معلمان می‌دهم. اما باز به نظر می‌رسد در این زمینه هم نیاز به حرکت جهادگونه داریم. من فکر می‌کنم معلمان مدرسه می‌توانند نقش راهبردی جدی را داشته باشند برای این که برنامه درسی را تا جایی که ممکن است با مسائل اجتماعی و مسائل روزمره زندگی گره بزنند. مثلاً معلمان ریاضی ما سعی کنند مشتق و انتگرال را با مسائل جامعه گره بزنند.

□ چه توصیه‌هایی برای درگیر کردن دانش‌آموزان با مسائل روزمره زندگی دارید؟

■ نکته اول آن‌جاست که مدیر مدرسه تک‌تک معلمان را بیاورد وارد این عرصه نکند. معلم از هر رشته‌ای که باشد، مثلاً معلم ادبیات، من دیدم معلمان واقعاً با دلسوزی قطعات ادبی دیگری را از خارج می‌آورند و بخش‌هایی را که فکر می‌کنند کتاب درسی ضعیف است از بیرون می‌آورند. مثلاً قابوس‌نامه و شمشیر، دره‌التاج که پر از ادبیات اقتصادی روزمره است، کاملاً متن ادبی است، حکایتی است، منتهای واقع، اهداف خاص اجتماعی و اقتصادی دارد. نکته دوم استفاده از منابع آماده است که ما در اقتصاد می‌گوییم «سواری مجانی». سواری مجانی یعنی این که مدیران می‌توانند از بخشی از منابعی که دستگاه‌های اجرایی دارند، استفاده کنند. مثلاً فرض کنید که در هر شهرستانی شرکت‌های بیمه داریم، بانک داریم، انواع دستگاه‌های اجرایی مختلفی که کمکی هستند داریم؛ این‌ها بخشی از توان‌هایشان را می‌توانیم بریزیم در مدرسه. مثلاً می‌توانیم از بین دو تا کارشناس بانکی یا کارشناس بیمه‌ای در سر صف بگوییم که این کارشناس بیمه می‌خواهد بیاید یک ربع در مورد مسائل بیمه صحبت کند. شرکت‌های بیمه‌ای، استقبال فراوان می‌کنند. چون این کار باعث جذب مشتری می‌شود. البته ما می‌توانیم سراغ آن عرصه‌ای برویم که به بچه‌ها بگوییم بچه‌ها شما که از این در بروید بیرون، احتمالاً چه نوع کلاهی ممکن است در مسائل حقوقی سرتان برود. در چک چه مسائلی پیدا می‌کنید، اگر شما سفته خواستند کجا باید بدهید کجا نباید بدهید. سفته اساساً چه هست و تفاوتش با چک چیست؟ کجا از چک استفاده کنید کجا از سفته استفاده کنید. ما می‌توانیم این‌ها را در قالب برنامه‌های حاشیه‌ای با استفاده از ظرفیت‌هایی که بودجه و پول نمی‌خواهد از دستگاه‌های اجرایی

و از شرکت‌های تجاری منطقه خودمان با توجه به مقتضیات آن منطقه انتظار داشته باشیم. اگر منطقه روستایی است، مدیران و کارشناسان جهاد کشاورزی از اداره آن‌جا بیایند توضیح بدهند. ما می‌توانیم از این‌ها استفاده لازم را ببریم. نکته سوم در واقع بهره‌گیری مدیر از خود والدین است. شما بهتر از من می‌دانید که در اغلب نظام‌های آموزشی دنیا اتفاقاً آن‌جایی که می‌خواهند مدرسه را با جامعه گره بزنند، از والدین کمک می‌گیرند. یعنی از پدر و مادری که بچه‌اش آن‌جا درس می‌خواند و مثلاً پزشک است می‌خواهند که پزشکی را معرفی کند یا اگر نجار است می‌آید نجاری‌اش را معرفی می‌کند. این ارتباط والدین با مدرسه پررنگ شده است. البته ما هم معمولاً ارتباط والدین با مدرسه را پررنگ می‌کنیم، در برگزاری دعای کمیل، در راه‌اندازی یک اردوی تفریحی. این‌ها خوب است. ولی می‌شود بیش از این از ظرفیت‌های والدین استفاده کرد.

□ آقای دکتر! پیشنهادهای شما کاملاً خوب و دست‌یافتنی است. اما مشکلی که وجود دارد این است که در مدارس ما، این چیزها اصلاً به ذهن مدیران نمی‌رسد. یک تفکر خطی دارند و منتظرند که ببینند به آن‌ها چه می‌گویند. خودشان کمتر اندیشه می‌کنند و تفکر جانبی ندارند. علت چیست؟ این مشکل به نگرش مدیران برمی‌گردد یا به تمرکز برنامه از بالا به پایین؟

مشکل دیگر این است که اگر این مسائل به ذهن یک مدیری هم خطور کند، جرأت نمی‌کند آن را اجرایی کند. آموزش و پرورش ما به مدیر می‌گوید: آهسته برو، هیچ کاری نکن. ما همه چیز را برای شما بخشنامه می‌کنیم. این مشکل را چگونه باید حل کرد؟



جالب است که
بهره‌وری بچه
تحصیل نکرده‌ما
بیشتر است؛ چون
زودتر وارد عرصه کار
و اشتغال می‌شود و
بیشتر با مسائل آشنا
می‌گردد و بهره‌وری
هم بالاتر می‌رود

از سوی مدیران مرکز، فضاهایی برای این قبیل نقش‌آفرینی‌ها باز شود، ضمن این که هم خواسته شود و هم پشتیبانی شود و اگر مدیری در این زمینه قوتی از خودش نشان داد در نظام‌های تشویقی حداقل یک مابه‌ازایی به آن داده شود و... این تصمیم‌گیری‌ها نیازمند یک تحول جدی فرهنگی در آموزش و پرورش است. در این شکی ندارم اما از آن طرف تمام این محدودیت‌ها و تمام بی‌توجهی‌هایی که از سوی این ساختار اعمال می‌شود بالاخره مدیر صف ما آن مدیری است که در مدرسه در کنار این بخشنامه‌ها و برنامه‌های درسی آشکار و مشکلات اداری سازمانی ایستاده است. من فکر می‌کنم نیاز به حرکت جهادگونه داریم. مثل جنگ‌های منظم و نامنظم است. یک وقتی ما جنگ‌های منظم داریم. همه چیز در جای خودش هست. اما یک وقتی جنگ‌های نامنظم است. شهید چمران با گروهی از افراد می‌روند هیچ‌گونه پشتیبانی هم نمی‌شوند. تازه ممکن است از پشت هم خنجری زده شود. او دارد جهادش را می‌کند و باید هم بکند. خطاب من به همه ماهاست. ما نیازمند یک سری افراد هستیم که علی‌رغم خیلی از نامهربانی‌ها و عدم پشتیبانی‌ها، دلسوزانه تلاششان را بکنند. معلمان و مدیران مدارس جزو اقشاری در جامعه هستند که اتفاقاً درصد دلسوزی بیشتری از آن‌ها را می‌بینیم. زحمتهایی می‌کنند، عاشقانه وارد این کار می‌شوند. ولی این را باید ادامه بدهیم و از سوی مرکز هم منتظر نباشیم و تا آنجایی که می‌توانیم مطالباتمان را به سمت مرکز برگردانیم. عرض بنده به خاطر این است که گفتمان عام شود. بنده به عنوان یک آدم دانشگاهی که ارتباط مختصری با این سازمان دارم، شماها به عنوان مدیران خوش فکر و آینده‌نگری که نسبت به این مطالب دغدغه دارید و دیگر مدیران این سازمان باید این‌ها را به یک گفتمان عمومی تبدیل کنیم. از عرصه پایین تا بالای سازمانی همه به این گفتمان برسیم که ایران اسلامی ما به چه نیاز دارد و آن نیازها را از همدیگر بخواهیم.

□ به صورت پراکنده اشاره شد. ولی می‌خواستیم به صورت روشن و منسجم بفرمایید نقش واحدهای آموزشی در جهاد اقتصادی کشور چیست؟

■ سؤال خوبی است. من با سؤال شما نکته‌ای به ذهنم رسید. ببینید معمولاً وقتی به این جور مسئله‌ها می‌رسیم دنبال این هستیم که یک پروژه آن چنانی مثلاً یکی، دو ساله با یک تیم آن چنانی قوی بنشینند و مثلاً برنامه‌هایی را که یک مدیر در مدرسه می‌تواند عمل کند در قالب صد صفحه، دویست صفحه دربیآورند. من فکر می‌کنم

■ ببینید اشکال در واقع همین است و کاملاً وارد است. من هم می‌خواهم این‌طور عرض کنم که تا جایی ما سرمایه‌گذاری نکرده و کاشت و داشتی نداشته باشیم، نمی‌شود برداشت کرد. اگر الان انتظار داریم مدیران ما بتوانند در واقع در این عرصه نقش‌آفرینی جدی خودشان را بکنند سؤال این جاست که چه پشتیبانی سازمانی و اداری و فکری می‌شوند؟ درست است، حرف‌هایم جنبه تئوری پیدا می‌کند اما بریده از عرصه عمل نیستند. من می‌دانم که اگر مثلاً مدیری هم زحمت بکشد وقت بگذارد و یک کارشناس بیمه را بیاورد، چه بسا فردا از اداره شهرستان یک نامه تویخ‌آمیز برای او بیاید که تو داری برای فلان شرکت بیمه‌ای مشتری‌یابی می‌کنی. نکند شما درصدی یا کمیسیونی را گرفتی؟ مسائل ساختاری و اداری قطعاً دست مدیران ما را می‌بندد. من ابتدا عرض می‌کنم که ایراد اصلی در این نیست که مدیران ما این‌گونه اقدامات را نکرده‌اند یا نمی‌دانند؛ بخشی از نمی‌دانند آن‌ها به خاطر این است که عرصه بروز، ظهور و شکوفایی به آن‌ها داده نشده است. من اتفاقاً می‌خواهم تیغ حمله خودم را بیشتر متوجه ساختار و سازمان و مدیران ارشد بکنم تا مدیران صف. من دقیقاً حرفم این است که باید



این جاست که خواسته مقام معظم رهبری برای تحول و نوآوری آموزش معنادار می‌شود. سرمایه اجتماعی عرصه بعدی است. مثل صمیمیت، اعتماد، خودباوری، میهن دوستی، اگر کشورمان را دوست داشته باشیم، نسبت به مسائل کشورمان حساس می‌شویم، دلسوز می‌شویم، یک کمی به ما برمی‌خورد. بعضی چیزها را باید در مدرسه شکل داد و نکته آخر که عرض می‌کنم این است که معمولاً در نظام‌های آموزشی دنیا وقتی صحبتی از مسئله آموزش اقتصاد می‌شود می‌گویند که خروجی مهمش پیدا کردن زبان مشترکی است که در کشور باشد تا مردم همدیگر را بفهمند و پیام‌های نخبگان و مسئولان کلان را هم دریابند. در تمام کشورهای پیشرفته دنیا وقتی رئیس‌جمهورش لایحه بودجه‌اش را به کنگره یا مجلس ارائه می‌دهد آن سخنرانی بعد از ارائه لایحه بودجه در کتاب‌های درسی کار می‌شود. نبود زبان مشترک خیلی از وقت‌ها باعث می‌شود که سیاست‌های کلان ما بعداً به نتیجه خودش نرسد و سیگنال‌های اقتصادی بین مردم بد تعبیر می‌شود. شما ببینید وقتی جهاد اقتصادی را به ریاضت اقتصادی تعبیر می‌کنیم، این یعنی این که یک پیامی که آمده کارساز و اثربخش باشد به ضد خودش منجر می‌شود و سرمایه اجتماعی که می‌خواست بین مردم حرکت‌زا گردد تبدیل به توقف یا مانع‌زا می‌شود. این مردم می‌گویند که آیا بیشتر از این ریاضت بکشیم؟ بیشتر از این بودجه مثلاً آموزش و پرورش را می‌خواهید کم کنید؟ ببینید این دقیقاً می‌شود آن بعد سوءتفاهمی که بین بدنه نخبگان حاکمیتی و بدنه مردم اتفاق می‌افتد. ما در عرصه علوم انسانی نیازمند یک تعلیم و تربیتی هستیم که زبان مشترک را به هم نزدیک کند تا کشور پیشرفت کند والا دچار مشکل و موانع خواهیم بود.

هرچقدر کارهای کوچک اثربخش را فراموش نکنیم، موفق‌تریم. کوچک‌های اثربخش را فراموش نکنید و منتظر بزرگ‌های کلان نباشید. نکته بعد این که نقش واحدهای آموزشی در پیشرفت کشور از نظر دانش اقتصاد تشکیل دو نوع سرمایه است، کشور به سرمایه‌های مالی و سرمایه‌های فیزیکی نیاز دارد. اما تمامی مدل‌های رشد اقتصادی و دانش اقتصادی گفته‌اند که در کنار پول و دستگاه، دو سرمایه دیگر هم باید باشد که باعث رشد می‌شود و اگر نباشد رشد صورت نمی‌گیرد. سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی. اساساً نهادهای تعلیم و تربیتی مثل آموزش و پرورش اولین کارکردش تولید سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی است. خیلی جالب است برایتان بگویم که در کتاب درسی سال دوم ابتدایی یکی از کشورهای پیشرفته عنوان درسی مشخصاً این است: «من یک سرمایه انسانی هستم» به مدرسه می‌روم تا بر روی این سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری کنم. یعنی همان‌جا می‌گوید مدرسه همان نهاد سرمایه‌گذاری است برای سرمایه‌گذاری انسانی.

ما در تمامی این سال‌ها مشکل پول نداشته‌ایم. بالاخره نفت خدادادی در اختیارمان بوده است. مشکل تجهیزات فنی هم نداشته‌ایم؛ چون با پول نفتمان هر آن‌چه را که خواسته‌ایم، خریده‌ایم. آموزش و پرورش ما هم کمک کرده، نخبگان ما همه رفتند مهندسی، دانشگاه‌های خوب ما هم مهندسان خوبی را پرورش داده‌اند. اما آن‌چه را که مشکل داریم، سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی است. این جاست که نقش آموزش و پرورش باید پررنگ شود. مفهوم سرمایه انسانی چیست؟ ساده عرض می‌کنم مفهوم بهره‌وری است. مفهوم کارآفرینی است. مفهومش این است که در یک کشوری مثل آمریکا هر یکسال آموزش رسمی، هفت درصد به بهره‌وری دانش آموز می‌افزاید. یعنی بین دانش‌آموزی که در سال سوم راهنمایی ترک تحصیل می‌کند با کسی که در دیپلم دست از تحصیل می‌کشد، تفاوت است. دیپلم ۳۰ درصد بیشتر بهره‌وری دارد نسبت به سوم راهنمایی. آیا ما این را در کشورمان داریم؟ می‌توانیم بگوییم بچه دیپلم ما با بچه سیکل ما چه تفاوت‌های بهره‌وری دارد؟ این خیلی کم است. خیلی ناقص است. این است که ما مشکل تولید سرمایه انسانی داریم. جالب است که بهره‌وری بچه تحصیل نکرده ما بیشتر است؛ چون زودتر وارد عرصه کار و اشتغال می‌شود و بیشتر با مسائل آشنا می‌گردد و بهره‌وری بالاتر هم می‌رود. این دقیقاً نشان‌دهنده این است که آموزش و پرورش ما به عنوان کارخانه تولید سرمایه انسانی، محصول خوبی را تولید نکرده است.